

## اخلاق، سیاست و اقتصاد\*

ترزا لوناتی\*\*

مترجم: فریبا مومنی\*\*\*

### جکیده مترجم:

آیا میان اقتصاد و سیاست با اخلاق رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا اقتصاد و سیاست بر اخلاق برتری دارند یا این اخلاق است که باید در رأس همه امور اقتصادی و سیاسی جای داشته باشد؟ اینها سؤالاتی است که به اندازه مدت زمان شکل‌گیری تمدن و حکومت در میان انسان‌ها قدمت دارد.

در این مقاله، نویسنده با بررسی مجدد این سؤال‌ها و استفاده از نتایج آزمایش‌های موردی، درباره‌ی تأثیر فرضیات اصلی تئوری نئوکلاسیک اقتصادی بر دانشجویان اقتصاد به طور اخص، موضوع شکل‌گیری رفتار غیرهمکارانه در این گروه از دانشجویان و قدرتمندتر شدن آن در این گروه به منزله‌ی اقتصاددانان آینده، را بررسی کرده است. همچنین نویسنده نسبت به دخالت اقتصاد در امور مربوط به دیگر علوم از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی و ... نیز هشدارهای طنزآمیزی داده است. در مجموع وی به وجود رابطه میان خواندن درس اقتصاد و بروز رفتارهای غیرهمکارانه صحه گذارده است.

### مقدمه

به منظور تصریح وجود وابستگی متقابل میان اقتصاد، اخلاق و سیاست باید به روشنی موضعی برخلاف بسیاری (اگر نگوییم اکثر) افراد و به ویژه اقتصاددانان اتخاذ کنیم. اما علاوه بر آن برای تصریح نیاز به ایجاد مجدد برتری اخلاق بر سیاست و نیز اخلاق بر اقتصاد، به یقین باید تکفیر اغلب نخبگان اقتصادی را به جان خرید. معذالک این، دقیقاً آن چیزی است که در اینجا درباره‌اش صحبت می‌شود و در واقع یک نیاز اجباری است.<sup>۱</sup>

همان‌طور که کارلو لوناتی (۱۹۹۲)، خاطر نشان کرده است: زمانی که افراد به این باور می‌رسند که ارزش‌های جهانی یکسان ثبات زودگذری دارند، تمایز میان مقوله سیاست و اخلاق به صورتی درخور و مناسب ایجاد می‌شود. به همین ترتیب، به نظر می‌رسد جدایی

\* این مقاله ترجمه فصل پنجم از کتاب *Ethical Issues in Economics*، و با عنوان: *Ethics, Politics and Economics* می‌باشد.

\*\* مدرس اقتصاد مؤسسه بولتون

\*\*\* پژوهشگر

میان اخلاق و سیاست به خوبی در خدمت این نیاز که طی قرن‌ها به شدت از جانب بسیاری از متفکران غیرروحانی و آزادیخواه احساس می‌شده، بوده است [یعنی] محافظت از استقلال سیاست از مزاحمت نامطلوب و مداخله مذهبی علاقه‌مند. در برابر سردرگمی بالقوه خطرناک اهداف اخلاقی و مذهبی با اهداف سیاسی بود که استقلال سیاسی ایجاد و اعلان شد. بر همین سیاق بود که ادعا شد سیاست بدون توجه به اخلاق، قواعد خودش را داد قواعدی که لزوماً با اخلاق تعارض ندارند اما وابسته به آن هم نیستند و اینکه سیاست منطق خودش را دارد منطقی که احتمالاً با اخلاق سازگار است اما با آن وابستگی ندارد. همچنین، طبق چنین موضعی، مردان کلیسا و اخلاقیون نمی‌توانند و نباید ارزش‌های خود را به انتخاب‌های سیاسی تحمیل کنند چرا که پیامدهای این کار غیرآزادیخواهانه به طور طبیعی ادامه می‌یابد و بدون شک، انعطاف‌پذیری و روشنفکری فرایند تصمیم‌گیری سیاسی آسیب خواهد دید. علاوه بر آن، تمامی تلاش‌ها یا رؤیاهای تعلیق به امر محال<sup>۲</sup> سیاست، اخلاق و مذهب به طور طبیعی به پیامدهای دردناکی برای جامعه خواهد انجامید، به این صورت که اغلب راه برای استبداد و دیکتاتوری هموار می‌شود و از این رو، بدون شک، مجادله قدرتمند به نفع کسانی که بر جدایی آشکار سیاست، اخلاق و مذهب باقی می‌مانند و پای می‌فشرند با سیاستی که از منطق خاص خود دفاع می‌کند، به ویژه در دفاع از ارزش‌های پلورالیستی، فراهم می‌شود.

به هر حال، همانطور که کارلو لوناتی (۱۹۹۲) و آلبرونی و وکا (۱۹۸۸) گفته‌اند، پافشاری بر استقلال سیاست از اخلاق و مذهب و در واقع در زمینه‌ی ارتباط متقابل دوطرفه‌ی آنها به مثابه مقولاتی مجزا، به دیدگاه «واقع‌گرایی سیاسی» منجر شده است که طبق آن، سیاست خارج از اخلاق قرار می‌گیرد و نمی‌توان با عبارت‌ها و معیارهای اخلاقی درباره‌اش قضاوت کرد. این مفهوم که ممکن است رد پای آن به ماکیاول برسد، به سیاست به طور تلویحی به مثابه جدالی برای قدرت و تمرین قدرت و اقتدار می‌نگرد و نه به مثابه دغدغه‌ای خالص و کوشا در اداره کردن رفاه عمومی یا فراهم آوردن کالاهای عمومی به نفع و برای رفاه کل افراد جامعه. از این جهت، ادعا می‌شود که باید درباره‌ی اهداف سیاست، ابزارهایی که برای رسیدن به آن اهداف سیاسی به کار می‌رود و سیاستمداری که قدرت سیاسی و انتخاب را تمرین می‌کند همگی با معیارهای متفاوت و مجزایی قضاوت کرد معیارهای سیاسی که بر قواعد سیاست و ماهیت بازی سیاسی و بر روال دکترین قدرت و واقع‌گرایی قدرت در سیاست مبتنی هستند. به صورتی مشابه، ادعا می‌شود که اقتصاد حوزه‌ای مجزا از اخلاق، مذهب و سیاست است و باید به صورتی مشابه از آن در برابر دخالت نامناسب و نامطلوب اخلاق و مذهب

دفاع کرد. از این رو، نمی‌توان و نباید درباره‌ی اهداف و ابزارهای اقتصادی با عبارات اخلاقی قضاوت کرد و درواقع اهداف اقتصادی، تمامی ابزارهای مورد استفاده به منظور حصول آنها را توجیه می‌کنند. حداکثرسازی سود و مطلوبیت شخصی به عنوان اهداف مناسب اقتصادی برای افراد و شرکت‌ها پذیرفته شدند و اینها اهدافی هستند که بنگاه‌های اقتصادی باید دنبال کنند. بنابراین از هر وسیله‌ای، مهم نیست چقدر به ظاهر ناخوشایند یا فرومایه باشد، می‌توان و باید در پیگیری اهداف مشروع و قانونی اقتصادی به «صورتی عقلانی» استفاده کرد، فقط مشروط بر آنکه این ابزار قانونی باشند یعنی فقط مشروط بر آنکه، آنگونه که فریدمن گفته (۱۹۶۲)، این بنگاه‌های اقتصادی با قواعد بازی، به بازی بپردازند.

صدمات اجتماعی بالقوه یا حتی واقعی این مفهوم از اقتصاد به مثابه یک مقوله مجزا و مستقل با منطق و قواعد خاصش که مستقل از اخلاق است، را نمی‌توان کم‌ارزش تلقی کرد و ممکن است یقیناً، کاملاً معنادار باشد. درواقع، چنین دیدگاهی می‌تواند آن رفتارها و فعالیت‌های اقتصادی افراد را مشروعیت بخشد یا درواقع پرورش دهد که هرچند به طور مستقیم غیرقانونی نیستند به سختی می‌توان آنها را از فریب، کلاهبرداری و فساد در کل متمایز کرد و ممکن است به خوبی با جهت‌های غیرقانونی از آن چشم‌پوشی شود.<sup>۳</sup>

از این رو، صدمه واقعی چنین موضعی بر جامعه می‌تواند بسیار فراتر از قصد نازیبایی اولیه‌ی محافظت اهداف و فعالیت‌های اقتصادی (و به موازات آن سیاسی) از مانع‌تراشی غیرقابل تحمل و غیرمعقول [رویکردهای] مذهبی و اخلاقی باشد، زیرا بر مبنای این دیدگاه مشترک، به جای آنکه اخلاقیات، ارائه‌دهنده معیار نهایی قضاوت در مورد هر چیز باشد اخلاقیات کلاً به حوزه همکاری و انسجام انسانی، عشق، نועدوستی و سخاوت واگذار شده است.

به هر حال، به منظور دفاع از پلورالیسم ارزش‌ها در برابر ادعای همگانی بودن و ثبات زودگذر آنها، نباید لزوماً از چنین موضعی پشتیبانی کرد یعنی موضع استقلال سیاست (واقع‌گرایی سیاسی) و اقتصاد از اخلاق، بلکه برعکس همانطور که در بالا در بحث متفکران اخلاق ذکر شد، از آنجا که فلسفه‌های «حق» امروزه به درستی اعتباری که قبلاً بر آنها نهاده می‌شد را از دست داده‌اند، اکنون نه تنها محتمل بلکه درواقع اصولی آن است که یک بار دیگر از اولویت اخلاق بر سیاست و اقتصاد حمایت کنیم. بر همین منوال می‌توان گفت درباره هر چیزی و هر اقدام و ارزشی از جمله اقتصادی و سیاسی، می‌توان و باید از منظر اخلاقی قضاوت کرد.

به ویژه در مورد اقتصاد، قضاوت اخلاقی باید بیشتر، با توجه به تحقیق و تدریس اقتصاد به کار گرفته شود بدون شک یک اقتصاددان «اخلاقی» می‌تواند با برخی «شرایط دشوار اخلاقی» در هر دو عرصه‌ی کاری خویش (در بخش‌های ۱ و ۲ به ترتیب درباره‌ی آنها صحبت شده است)؛ و نیز در مواجهه با پیشگویی اقتصادی (بخش ۳) مواجه شود. به همین ترتیب واژه‌شناسی اقتصادی و استفاده‌ی غایی از مفاهیم اقتصادی را باید با این دیدگاه که اینها می‌توانند تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر زندگی بسیاری از افراد و بر اقتصاد و جامعه در کل داشته باشند موشکافی و از نظر اخلاقی ارزیابی کرد. (بخش ۴)

### ۱- پژوهش اقتصادی

با نگاه به پژوهش‌های اخیر اقتصادی از منظری اخلاقی، شاید بتوان نیاز اضطراری به جهت‌دهی مجدد کار پژوهش در میان اقتصاددانان را به سوی خطوط «هدفمند» پیشنهاد کرد. بحث‌های متعددی را می‌توان به منظور حمایت از چنین موضعی پیش نهاد.

اول، یک [حرکت] آشکار رو به رشد و سؤال برانگیز «علمی‌سازی» اقتصاد و حرکتی به سوی نسخه «افراطی» تحلیل رسمی (یعنی ریاضی‌سازی / مدل‌سازی) به وجود آمده است گویی حتی نکات جزئی و پیش‌پا افتاده می‌توانند مباحثی جدی قلمداد شوند فقط مشروط بر آنکه چنین نکاتی به صورتی مناسب ظرافت تحلیلی، مدلبندی شوند در واقع از یک مدل ریاضی - رسمی به طور طبیعی «انتظار می‌رود» تا عنصر مفروض لازم در هر مقاله باارزشی باشد. فراتر اینکه تمامی اینها حاوی پیامدهای خنده‌آوری هستند که در اغلب آنها اگر نگوئیم در اکثر موارد، صفحات بسیار زیادی از محاسبات و دستکاری‌های پیچیده‌ی معادلات ریاضی صرف می‌شود تا چیزی را «اثبات کند» که جز نکته‌ای مشهود یا حتی بسیار پیش‌پا افتاده نیست: که اگر فقط «عقل سلیم» در آغاز آن به کار گرفته می‌شد، می‌شد با یک جمله یا عبارت ساده تمامی آن را بیان کرد تا به آن نکته رسید. (به عنوان مثال و مثالی که به طور کامل از یک مثال واقعی برداشته نشده، می‌توان این مورد را در نظر گرفت، آیا بهتر است یک همسر زیبا، باهوش و ثروتمند داشت یا همسری زشت، احمق و فقیر؟)<sup>۴</sup>

همچنین به نظر می‌رسد مقالات پژوهشی اقتصادی اغلب از یک یا چند مورد «نقایص»

زیر رنج می‌برند:

ارتباط آنها بسیار ناچیز است (فاقد هرگونه هدف معنادارند)، و نه تنها به معنایی احتمالاً «عینی» بلکه به ظاهر در رابطه با هدف بی‌شمارانه نویسنده نیز چنین اند. یعنی کار پژوهشی

به مثابه یک «بازی» تلقی می‌شود یعنی لذتبخش است حتی اگر تا حدودی خسته‌کننده هم باشد اما چیزی جز یک بازی نیست و از این رو، می‌تواند به تمرینات توخالی ورزشی هم تجزیه شود.

تحلیل به صورت بالقوه و به طور اثباتی «خطرناک» است: نتایج این مدل‌ها که بر پایه فرضیات استاندارد نئوکلاسیک یعنی خودخواهی - عدم همکاری بنا شده است، ممکن است به پیامدهای «کریهی» بینجامد یا از آن پشتیبانی کند.<sup>۵</sup>

ارتباط مورد انتظار آنها فقط ارتباطی «درونی» است: یعنی هیچ قصد آشکاری وجود ندارد تا آن اثر را برای شنوندگان بیشتری قابل درک سازد و درواقع به نظر می‌رسد که تلاش عمدی و آگاهانه‌ای در کار است تا آن را برای چنین شنوندگانی غیرقابل فهم سازد، تا بلکه آن شنوندگان بعدها هم سعی نکنند در موضوعات «خصوصی» دخالت کنند یا آنها را بفهمند. به عبارت دیگر، تمایل قلبی یا هدف شفافی در میان آنان وجود دارد تا تنها برای گروه کوچکی از نخبگان اقتصادی در دسترس باشند، کسانی که بدون هیچ تردیدی می‌توانند به تحسین چنین اثر «رمزگذاری» شده‌ای بپردازند.

این تحلیل، اتکای هرچه بیشتری بر سایر علوم (به ویژه زیست‌شناسی تحولی و فیزیک البته بعلاوه ریاضیات) و یا روانشناسی خاص یا تئوری‌های فلسفی (اخلاقی) خاص را از خود نشان می‌دهد که به صورتی مطلوب برگزیده شده‌اند تا «اصول غیرمتعارف» اقتصادی را تدوین و توجیه کنند مانند «معمای زندانی» یا راه‌حل‌های همکارانه «مسئله سواری مجانی». کلی‌تر بگوییم، تا بر تمام نقایص موجود در تئوری نئوکلاسیک اقتصادی فائق آیند یا فراتر از همه آنها بنیان‌های علمی پشتیبان برای تمام نکاتی که دست دهند که نویسنده آرزوی ساختنش را داشته است (که در غیر اینصورت به صورت ادعاهایی پشتیبانی نشده باقی می‌ماندند).

به علاوه، پارادوکسی در اینجا وجود دارد که کارهای پژوهشی هرچه بیشتر موضوعات اقتصادی را به صورت غیرمستقیم مطرح می‌کنند، موضوعاتی اجتماعی فرهنگی، روانشناسانه انسان‌شناسانه، سیاسی و مذهبی (با دقت و به روشنی) از عرصه مناسب جستجوهای اقتصادی پیش افتاده‌اند و آنچه مهمتر است اینکه آنان این کارها را با روش‌ها و ابزارهای ناب اقتصادی می‌کنند که اغلب برای چنین جستجوها و پژوهش‌هایی یا به طور کامل نامناسبند یا ناکافی. از این رو، جای شگفتی نیست که این کار گهگاه نتایج «غیرمتعارف» (اغلب خیلی ساده بگوییم بی‌معنای) نئوکلاسیک محوری بیرون دهد که به هر حال، به عنوان نظریه‌ای که

به طور کامل «به صورت دلپسندی» با عمارت اعظم ثنوری اقتصادی ارتدوکس جور است پذیرفته می‌شود. البته این پدیده «امپریالیسم اقتصادی» است که یک گرایش رشدیابنده از اقتصاد خانواده، مذهب، جنایت و تنبیه، آموزش، سلامت، جنسیت، باروری، ورزش، رژیم غذایی، هنر، محیط و ... تا بهشت و جهنم را در بر گرفته است.<sup>۶</sup> بالاخره، به نظر می‌رسد دیدگاه از پیش مسلطی وجود دارد، مبنی بر اینکه اقتصاد فقط یک «جعبه ابزار» است که می‌تواند برای هر قصدی به کار رود فقط به شرط آنکه به صورتی مناسب درست به کار گرفته شود. بنابراین، اقتصاد که از طریق پالایش خود از هرگونه ویروس آلوده مسری، خود را به طور رسمی داخل «علم» کرده، اکنون به عنوان یک «علم» می‌تواند و به روشنی مستحق آن است تا طبق دیدگاه مسلط، از پس هر نوع موضوع و در هر زمینه‌ای برآید.

به این جهت، یک معمای اخلاقی درست و حسابی در موضوعات و جهت‌گیری‌های پژوهش اقتصادی پدیدار می‌شود. چرا که نه تنها هیچ انگیزه‌ی آشکاری برای برآمدن از عهده‌ی پژوهش‌های «متفاوت» یا در غیر مسیر اصلی وجود ندارد، بلکه برعکس، به نظر می‌رسد ضدانگیزه‌هایی به شکل شنوندگان مورد انتظار و انتشار در مجلات «اصلی» به وجود آمده باشند که هر اثر غیرارتدوکس را به قول معروف غیرعلمی و از این رو، بی‌ارزش می‌کند.<sup>۷</sup> بنابراین، یک پژوهشگر «اخلاقی» اقتصادی ممکن است احساس کند که گویی بدون هیچ شانس‌ی رها شده است حال اهمیتی ندارد که تمنای او برای اخلاقی بودن چقدر قدرتمند باشد.

### تدریس اقتصاد

با برگشت به یک ارزیابی اخلاقی از تدریس اقتصاد، می‌توان در امن و امان، چرا که این دیدگاه کلاً مجادله‌آمیز است، گفت که کتاب‌های متون اقتصادی «سمت‌گیری» قدرتمندی به سوی «پارادایم نئوکلاسیک» دارند: فلسفه‌ای اخلاقی که عقلانیت‌گرا، فردگرا، طالب مطلوبیت، غایت‌گرا و لذت‌طلب است. چنین سوگیری نئوکلاسیک برجسته و مهمی به شدت در متون [مختلف] به صورت زیر آمده است:

در مشخصه‌دار کردن انسان اقتصادی به مثابه انسانی در پی منافع خویش، عقلانی حداکثرکننده مطلوبیت خود، و انسانی بدون احساسات، سرد و محاسبه‌گر که بیشتر مطلوبیت یا رضایت‌مندی خویش را فقط (یا اکثراً) از مصرف کالاها و خدمات و تفریح کسب می‌کند.

این فرض که ترجیحات فردی به صورت مجموعه‌ای پایدار [از قبل] موجودند بدون هیچ تلاشی برای توضیح اینکه ترجیحات چگونه شکل گرفته‌اند و چرا و چطور می‌توان آنها را تغییر داد.

این فرض که فرد (مصرف‌کننده / تولیدکننده) یک واحد تصمیم‌گیری است هر فرد به صورتی مستقل و غیرهمکارانه عمل می‌کند و در واقع به صورتی خودخواهانه در پی منافع (محدود) خویش است و اینکه جامعه نیز به سادگی مجموع همین افراد است.

این انگاره که نباید اعمال اقتصادی را با اخلاق قضاوت کرد: طبق موضوع پذیرفته شده «غایت‌ابزاری»<sup>۸</sup>، اقدام‌ها ابزارها به صورتی عقلانی برگزیده شده‌اند تا اهداف - غایات فهمیده شوند و این گزینش آنها به صورتی خالص بر مبنایی اثباتی<sup>۹</sup> (عقلانی، منطقی / تجربی) است و نه هنجاری (اخلاقی / آینده‌نگر، مبتنی بر قضاوت بر مبنای ارزش‌ها).  
تمایز تلقینی بین تحلیل اثباتی و هنجاری با این اشاره که اقتصاد به منزله یک علم، رشته‌ای اثبات‌گرا است.

به هر حال، هرچند معمول است، این چارچوب تئوریک، موجب بروز چندین توضیح و پیشگویی متناقض و قابل اعتراض در زمینه پدیده‌های اقتصادی، رفتارها و پیامدها، به ویژه در اقتصاد خرد و ادبیات مربوط به انتخاب عمومی می‌شود هرچند در اقتصاد کلان هم چنین مواردی وجود خواهند داشت. برخی مثال‌های قابل توجه به قرار زیراند:

تحلیل تئوری بازی، زمانی که تقلب یا افشای فردی مورد انتظار است: نیاز برای ابزارهای تعهدآور پیشین<sup>۱۰</sup>، توافق‌های الزام‌آوری که از نظر قانونی بتوان آنها را اعمال کرد، تشبیهات (معتبر)، تحریم‌ها یا مشوق‌های (مادی)، به منظور کسب (به دست آوردن) رفتار شایسته به ویژه:

معمای زندانی، غیرهمکار بودن همانند استراتژی مسلط ناش<sup>۱۱</sup> با مثالی از نوع تولید کالا توسط افراد یا شرکت‌های معدود<sup>۱۲</sup> تباری / کارتل‌ها  
مسئله سواری مجانی، تدارک کالاها<sup>۱۳</sup> عمومی به صورتی کمتر از مقدار پیش‌بینی شده توسط بخش خصوصی، و نیز توضیحات سنتی طلب کردن مطلوبیت. رفتار رأی دادن / اهدا کردن به خیریه / طفره رفتن از مالیات.

عوامل خارجی، با تأکید بر هزینه‌های خصوصی فردی / بهره‌ها در برابر هزینه‌های اجتماعی / بهره‌ها: نیاز بیشتر به مکانیزم (سازوکار) بازار در عوض رفتار اخلاقی.  
حداکثرسازی سود شرکت به عنوان تنها هدف مناسب و مرتبط<sup>۱۴</sup> به همین سیاق

حداکثرسازی مطلوبیت فردی.

نوع دوستی به مثابه موضوعی غیرمرتبط، غیرمعمولی، بی معنا و دارای چشم انداز بسیار محدود: نادیده اش بگیر یا آن را در تابع مطلوبیت قرار بده یا آن را به صورت نوعی از خودخواهی مجدداً تفسیر کن: نوع دوستی حقیقی نیست فقط به ظاهر چنین می نماید. تفریح به مثابه مطلوبیت فزاینده: کار به منزله مطلوبیت کاهنده که موجب عدم مطلوبیت می شود.

توضیح انتخاب عمومی از منظر اهداف حکومتی: حداکثر کردن رأی ها و همچنین گسترش اهداف بوروکرات ها: حداکثر کردن قدرت.

مدل های سیاسی اقتصادی خط مشی های حکومتی، در جایی که حکومت های مختلف توابع مطلوبیت متفاوتی دارند: بدون حزب ایدئولوژیک / تمایز اخلاقی.

کارایی / تخصیص منابع به عنوان معیار اصلی، اگر نگوئیم تنها معیار، برای ارزش گذاری اقتصادی: برابری / توزیع عمدتاً نادیده گرفته می شود: ملاحظات مربوط به مشکل «توزیع درآمد»، «عدالت» و «عدالت اجتماعی» به عهده سیاستمداران گذاشته می شود.

دیدگاه آرمانی بازارهای رقابتی، تنظیم نشده و آزاد که با کمک دست نامرئی مآل اندیش قادر به کسب پیامدهای اقتصادی کارآمد و از این رو، از نظر اجتماعی مطلوب است: دیدگاهی با سمت گیری منفی نسبت به دخالت دولت / حکومت که نه تنها لازم نیست (چرا که اگر در بازارهای آزاد دخالتی صورت نگیرد، در نهایت به یک راه حل بهینه تعادل رقابتی منجر خواهد شد) بلکه آسیب رسان نیز خواهد بود: فلسفه (یا جزم اندیشی) «صدمه ی بیشتر رساندن نسبت به کار خوبی [که ممکن است انجام شود]» در رابطه با هرگونه دخالت دولت در اقتصاد.

درواقع، سمت گیری متون کتاب های نئوکلاسیک مسلط، مطالب ضمنی کاملاً مرتبطی در خود دارند. اول، و همانطور که قبلاً تذکر داده شد، درک یا توضیحی سمت گیرانه (که از این رو، قابل قبول یا مورد پذیرش همه نیست) از اقتصاد از موضوعات و مشکلات اقتصادی و از ارزش ها و رفتار بنگاه های اقتصادی را در خود دارد. و درواقع، هر کدام از فرضیات پایه تئوری اقتصاد نئوکلاسیک را می توان از نظر مشروعیت به زیر سؤال برد، هم از جنبه اقتصادی و هم اخلاقی<sup>۱۴</sup>. دوم و احتمالاً مهمتر اینکه یک «تأثیر» غیرخنثی (جهت دار) اما بسیار خاص و قدرتمند بر دانشجویان اقتصاد دارد. چنانچه دانشجویان به خوبی به یک «دانش» قدرتمند انتقادی و اخلاقی فلسفی مجهز نباشند، احتمالاً نتیجه آن انسان هایی «جعلی» خواهند شد که از نزدیک مشخصات «انسان اقتصادی» را منعکس می سازند. بنابراین، این



سمت‌گیری حکایت از خطر جدی «تولید» افرادی فریبکار، منحرف، بی‌پروا (نسبت به نیک و بد امور)، کلاً خودخواه، ضداجتماعی / غیراجتماعی، ضداخلاقی / غیراخلاقی، آزمند و بدسگال (شریر) دارد. شواهد چنین تأثیری از طریق چندین پژوهش و بررسی فراهم آمده که بر پایه آزمون‌های آزمایشی و آزمایشگاهی یا بررسی‌های پیمایشی، دانشجویان اقتصاد را با دانشجویان دیگر رشته‌ها (غیراقتصاد) مقایسه کرده است. این بررسی‌ها در کل از این فرضیه حمایت می‌کنند که اقتصاددانان متفاوتند و اینکه تحصیل اقتصاد، رفتار به نفع خود را تشویق و گرایش به جلوگیری از همکاری دارد.<sup>۱۵</sup> این نیز به نوبه خود به این احتمال اشاره دارد که همچنانکه فارغ‌التحصیلان اقتصاد به حرفه‌های مختلف وارد می‌شوند، ممکن است تأثیری قدرتمند بر اینکه چگونه در این حوزه‌ها عمل خواهند کرد، داشته باشند یعنی طبق استاندارد محدود اصول اقتصاد نئوکلاسیک. آنگاه می‌توان چنین عملکردی را به مثابه شهادی بر اثبات اینکه بالاخره، بنگاه‌های اقتصادی آنطور که تئوری انسان اقتصادی می‌گوید عمل می‌کنند، به کار گرفت و از این رو، یک انتظار خود ارضاکننده رادریک کرد. روشن است که می‌توان بسته به قضاوت ارزش مدار شخصی، ادعا کرد که حلقه «شرارت» یا «تقوا» وجود دارد.

بنابراین، برای یک سخنرانی «اخلاقی» درباره اقتصاد، یک معمای اخلاقی مطرح می‌شود و ممکن است به شکل دو پرسش زیر توصیف شود. اول: تا چه حدی می‌توان فرضیات عمومی جریان اصلی تئوری اقتصادی نئوکلاسیک را به بحث گذاشت تا طی سخنرانی برخلاف آن صحبت شود و در معرض جهت‌گیری‌های (اخلاقی و سیاسی) قرار گیرد؟ چرا که خطر بالقوه انجام چنین کاری «سردرگمی» و ویران کردن نقاط مرجع اصلی اقتصاد است. دوم، تا چه حد وظیفه اخلاقی شکل دادن انسان‌های اخلاقمند، و نه بنگاه‌های غیراخلاقی باید با وظیفه حرفه‌ای تدریس متوازن باشد که آن چه دریافت می‌شود، بنا بر فرض، علمی فنی، عینی (اثباتی)، رها از ارزش‌ها، از نظر اخلاقی بی‌طرف و علم اقتصاد آنطور که اکثریت قریب به اتفاق اقتصاددانان می‌دانند و عمل می‌کنند، است؟ خطر در اینجا، «تولید» فارغ‌التحصیلان اقتصاد غیر ارتدوکس و غیرهمنوا و از این رو، احتمالاً حاشیه‌نشین است.

### ۳ - اقتصاد در برابر پیش‌بینی هوا

پیش‌بینی اقتصادی نه تنها بخشی از فعالیت‌های بسیار طبیعی اقتصاددانان است بلکه به یک حرفه فی‌نفسه مستقل نیز تبدیل شده و بیش از هر وقت دیگر دارای وزن بیشتری در جامعه شده است و به شدت بر خط‌مشی‌های حکومتی و تصمیمات کسب و کار تأثیر می‌گذارد

و به این ترتیب باید با مسئولیت اخلاقی بیشتری نیز همراه شود، به ویژه اگر با پیش‌بینی وضع هوا مقایسه شود.

یک پیش‌بینی‌کننده وضع هوا که پیش‌بینی می‌کند «باران خواهد بارید» قصد ندارد تا احتمال وقوع آن را بیشتر کند. در عوض پیش‌بینی‌کننده اقتصادی که برای مثال پیش‌بینی می‌کند «تورم افزایش خواهد یافت» یا «تقاضا سقوط می‌کند و بیکاری افزایش می‌یابد» ممکن است به خوبی این پیش‌بینی‌ها را به درون یک پیش‌بینی خود ارضاکننده برگرداند. برخلاف حوادث طبیعی که (اغلب به طور کل) از اقدام انسانی و شاید مهمتر از آن، از تمایلات یا باورهای انسانی تأثیر نمی‌گیرند، حوادث و اتفاقات اقتصادی تا حدود زیادی تحت تأثیر عقاید باورها، انتظارات و از این رو، اقدامات مبتنی بر آنها قرار می‌گیرند و در واقع، بنگاه‌های اقتصادی و حکومت‌ها می‌توانند به سرعت رفتار خود را طبق تئوری‌های رایج یا اتفاقات پیش‌بینی شده، سازگار و اصلاح کنند.

بنابراین، مسئولیت یک پیش‌بینی‌کننده وضع هوا در مقایسه با یک پیش‌بینی‌کننده اقتصادی ماهیت بسیار متفاوتی دارد. بدون شک زمانی که پیش‌بینی هواشناسی غلط باشد می‌تواند تعدادی از افراد (آنها که به تعطیلات رفته‌اند، یا آنها که در آخر هفته به گردش رفته‌اند) را عصبانی کند و حتی می‌تواند تا حدودی و به صورتی جدی‌تر به فجایع یا حوادث «واقعی» دامن بزند (مثل صدمه دیدن اتومبیل‌ها، قایق‌ها، هواپیماها و...) علاوه بر آن کشاورزان و ماهیگیران به پیش‌بینی‌های آن اتکا دارند. اما در مورد پیش‌بینی‌کننده اقتصادی این نه تنها موضوعی مربوط به مسئولیت، بلکه درباره «قدرت» نهایی نیز هست. در واقع پیش‌بینی‌کننده اقتصادی می‌تواند کاری کند که «امور به طریق خاصی محقق شوند» به این صورت که وی می‌تواند بر پیامدهای اقتصادی از طریق جهت‌دهی خاصی تأثیر گذارد یا حتی آن را دستکاری کند.<sup>۱۶</sup>

مسئولیت برای پیش‌بینی‌های اقتصادی (هرچند به فرض با نیت خیر) می‌تواند شامل این موارد باشد:

۱- حکومت خط‌مشی‌های غلط را دنبال می‌کند یا از اجرای بعضی خط‌مشی‌ها امتناع

می‌ورزد.

۲- افراد و/یا شرکت‌ها با اقدام براساس آن پیش‌بینی‌های غلط، تصمیمات نادرست

می‌گیرند و در نتیجه از زیان‌های اقتصادی آسیب می‌بینند.

۳- جامعه و اقتصاد با پیامدهای سطح پایین‌تر و ناکارآمد مواجه می‌شوند و از این رو، در

وضعیتی زیر حد بهینه قرار می‌گیرند. از یک طرف، قدرت یک پیش‌بینی‌کننده اقتصادی می‌تواند ظرفیت نهایی برای شکل دادن رفتار بنگاه اقتصادی و از این رو، اقتصاد را به روشی خاص (با نیت خوب یا بد) طبق دیدگاه خود پیش‌بینی‌کننده از وضعیت اقتصاد یا کلی‌تر نسبت به جهان و دیدگاه شخصی وی نسبت به طبیعت آدمی، تعیین کند و این قدرت زمانی بیشتر می‌شود که پیش‌بینی‌کننده فرضی ما ادعا کند که «به ظاهر» دانشی عینی، بی‌طرف رها از ارزش‌ها و فنی دارد ادعایی که کمابیش از جانب جامعه به منزله حقیقت پذیرفته شده هرچند اغلب چنین چیزی قابل توجیه نیست.<sup>۱۷</sup>

#### ۴- بعضی موضوعات معنایی (و غیرآن) در اقتصاد

با نگاهی دقیق‌تر به برخی واژه‌های اقتصادی یا مشخصه‌بندی‌های مرتبط با مفاهیم اقتصادی مثال‌های زیر که منعکس‌کننده یک موضع خاص فلسفه / ایدئولوژیک، سیاسی است و نه موضعی «فارغ از ارزش‌ها» و بی‌طرف از جانب اقتصاددان را می‌توان در نظر گرفت:

- ۱- نوع دوستی، همکاری، عدالت، صداقت به مثابه موضوعاتی مربوط به سلیقه و ترجیحات.
- ۲- افراد به مثابه مصرف‌کنندگان یا پرداخت‌کنندگان مالیات همانند بیماران، مسافران، دریافت‌کنندگان «خدمات بهزیستی»، دانش‌آموزان ... همگی به عنوان مصرف‌کننده.
- ۳- جامعه / اقتصاد به عنوان جمع ساده افراد / بنگاه‌های اقتصادی.
- ۴- کارایی به منزله تنها معیار (مناسب / اثباتی) برای ارزیابی فرایندها و پیامدهای اقتصادی.
- ۵- عقلانیت به مثابه (ابزاری) فردی، در پی منافع خویش و حداکثر ساختن مطلوبیت.
- ۶- بنگاه‌های اقتصادی به منزله اینکه تنها محرکشان جستجوی لذت / رضایتمندی ترجیحات است.
- ۷- تحصیل و آموزش به مثابه سرمایه‌گذاری روی سرمایه انسانی.
- ۸- پس‌انداز به مثابه مصرف ساده‌ای که به تأخیر افتاده و در اصل محرک آن سطح نرخ بهره است.
- ۹- تفریح به مثابه بالا بردن مطلوبیت و از این رو، کار به مثابه فراهم کردن غیرمطلوبیت. بعضی از مثال‌های بالا تعریف هستند یا آنها را به سادگی می‌توان موضوعات تعریفی در

نظر گرفت، برای مثال: ۱، ۲ و ۷. برعکس بعضی دیگر فرضیات، مفروضه‌ها یا انگاره‌های نظری هستند مثل؛ ۴، ۵، ۶، ۸ و ۹ و در بعضی موارد دیگر نیز ممکن است متمایز کردن اینکه آیا در اصل موضوعی تعریفی یا مفروضه است دشوار باشد مثل ۳ و حتی ۱ و ۷. به هر صورت مثال‌های تعریفی و رفتاری منعکس‌کننده یک «تعهد» به تئوری فلسفی / ایدئولوژیک/سیاسی خاص است. دقیق‌تر بگوییم، آنچه که به آن به عنوان پارادایم نئوکلاسیک اطلاق می‌شود، ریشه در اخلاق مطلوبیت و در فلسفه (لیبرال / محافظه‌کار) اجتماعی فردگرایی رادیکال دارد. ممکن است در اقتصاددان چنین تعهدی کاملاً ناآگاهانه باشد، یعنی؛ از آن آگاهی ندارد در غیر اینصورت می‌تواند آگاهانه باشد هرچند احتمالاً بیان نمی‌شود.

اما چرا، ممکن است کسی بپرسد آیا تمامی اینها اهمیتی دارند؟ آیا بالاخره، تمامی اینها نمی‌توانند تنها (یا اساساً) موضوعی معنایی باشند؟<sup>۱۸</sup> برای تأکید بر اینکه تمامی این موضوعات حائز اهمیتند، و مسئله این نیست سه موضوع اصلی تلویحی رامی توان در نظر گرفت (همراه با آنها که قبلاً در بخش ۳ بر آنها تأکید شد).

اول، و همانطور که قبلاً بر آن تأکید شد، به منظور درک مناسب قابلیت تئوری اقتصادی نئوکلاسیک استاندارد و از این رو، توضیح و پیش‌بینی پدیده‌های اقتصادی، ممکن است پیامدها و رفتارها محدود شوند، اگر نگوئیم که کلاً با فرضیات و تعاریف بسیار زیاد فرو می‌ریزند. یعنی، البته به ویژه زمانی این موضوع آشکار می‌شود که به موضوعات اقتصادی از منظر کسی نگاه شود که بر پارادایم نئوکلاسیک صحنه نمی‌گذارد، و از این رو با آن موافق نیست و به آنها به مثابه تعاریف و / یا فرضیات نامناسب و حتی گمراه‌کننده می‌نگرد. بعلاوه همچنین این موضوع به تکیه «شدید» اقتصاددان به عوامل و تئوری‌های روان‌شناسانه (عاطفی) و / یا زیست‌شناسانه (تحولی ژنتیکی) منجر می‌شود تا برای پیامدها یا هدایت‌های غیرقابل توضیح دلیلی اقامه کنند و نه اینکه در بنیادهای فلسفی / ایدئولوژیک / سیاسی‌ای که این تئوری و فرضیات آن بر آنها بنا شده «تجدیدنظر» کنند.

دوم، استفاده از زبان یا واژه‌ها و مفاهیم، همچون هرگونه مثال‌های خاصی که در کتاب‌های اقتصادی آمده (همچون شبیه مثال‌هایی که به صورت شفاهی یا عملی در زندگی واقعی داده می‌شود) به یقین بر افراد در واقع نه تنها بر دانشجویان که بر «افراد عادی در خیابان» و سیاستمداران و تصمیم‌گیران در کل تأثیر می‌گذارد (برای مثال، در افراد شاغل در کسب و کارها، مالیات‌دهندگان و مصرف‌کنندگان). بنابراین یک تئوری فلسفی، ایدئولوژی، یا سیاسی

می تواند «مشروعیت» یابد و احتمال بیشتری برای رواج یافتن دارد. سوم، در ارتباط با موضوع پیشین، ممکن است تصمیمات طبق اثرات اقتصادی «واقعی» که برای فرد و جامعه در کل اتفاق می افتد، گرفته شود (و اغلب هم چنین است) در حالی که ممکن است این تأثیرات کاملاً نامطلوب؛ اگر نگوئیم آسیب زننده، باشند. در این جا می توان سه مثال ارائه کرد. ممکن است افراد و شرکت ها به دنبال توصیه های تئوری بازی راه افتند و استراتژی مسلط غیرهمکارانه ناش را به عنوان رفتار بهینه «عقلانی» تجویز کنند. هرچند این به روشنی به پیامد زیر بهینه فردی و جمعی منجر می شود. دوم، ممکن است حکومت ها بالاخره هم آموزش عمومی (دولتی) و هم خدمات بهداشتی ملی را به نفع به قول معروف آموزش خصوصی با کیفیت تر و خدمات بهداشت خصوصی برتر منحل کنند (همانطور که در سال های اخیر کرده اند) و نیز به مقرری (دولتی) ملی موجود هم به نفع، به قول معروف خدمات مقرری خصوصی برتر خاتمه دهند. در اینجا یک پیش فرض آشکار با در نظر گرفتن توانایی بخش خصوصی برای ارائه خدماتی بهتر از بخش عمومی، بر مبنای «نتایج» تئوری اقتصادی اصلی صورت گرفته است (که به جبهه گیری یا جزمی شدن تبدیل شده است) در حالی که ملاحظات مربوط به برابری، عدالت، تساوی و دیگر ارزش های اخلاقی به کل نادیده گرفته شده اند، اگر نگوئیم که آشکارا رها شده اند. سوم و به صورتی کلی تر، ممکن است حکومت ها برنامه های وسیع خصوصی سازی شرکت های دولتی (شامل شرکت های عرضه کننده عمومی) و مقررات زدایی وسیع از بازارهای کار را شروع کنند (مجدداً همانطور که در سال های اخیر کرده اند). در اینجا اعتقاد بر آن است که آزادی عمل اقتصادی که طبق آن بازارهای آزاد مقررات زدایی شده / بدون مقررات و رقابتی می شوند، در کسب پیامدهای اقتصادی نسبت به اقتصاد مختلط با بازارهای تنظیم شده و نقش بیش از حداقل برای دولت کارآمدترند، فرضی بدیهی انگاشته شده است.<sup>۱۹</sup>

## ضمیمه: آیا «علم ملال انگیز» علمی فاسدکننده نیز هست؟

### مقدمه

در مقاله‌ای وسوسه‌آمیز که به تازگی منتشر شده به نام «آیا مطالعه اقتصاد جلوی همکاری را می‌گیرد؟» فرانک، گیلوویچ و رگان (۱۹۹۳) شواهد دیگری در حمایت از فرضیه‌هایی فراهم آورده‌اند که اقتصاددانان متفاوتند<sup>۱</sup>: آنان بیشتر در پی منافع خوداند و بیشتر از دیگران احتمال دارد سواری مجانی بگیرند و نیز شاید مهمتر آن باشد که نویسنده شواهد اولیه‌ای فراهم آورده که مطالعه اقتصاد، در واقع رفتار در پی منافع خود بودن را تشویق و گرایش به جلوگیری از رفتار همکارانه دارد.

در مواجهه با این شواهد، اغلب اقتصاددانان بسیار بدبین‌اند و با به زیر سؤال کشیدن روایی بسیار آن، اگر کلاً از آن بدون توجه نگذرند، موضوع را به منزله‌ی موضوعی بی‌ربط کنار می‌گذارند یا حتی از آن چشم می‌پوشند. در واقع، این واقعیت آن‌طور که هاس من و مک فرسون (۱۹۹۳: ۶۷۴) اذعان داشته‌اند که: «به نظر می‌رسد یادگیری اقتصاد، ممکن است افراد را خودخواه‌تر» یا «حداقل با حساب و کتاب‌تر» کند، به ظاهر چندان جدی گرفته نشده است. در عوض فرانک و همکاران به روشنی باور دارند که یافته‌های آنان، همانند شواهد مشابه پیشین، تاکنون، حداقل به دو دلیل [به این مطلب] مرتبط است.

اول، از دیدگاه کاملاً خودخواهانه اقتصاددانان، می‌توان این را گفت، همان‌طور که فرانک و همکاران چنین کرده‌اند و هم‌رأی با نتایج چندین بررسی که می‌گوید: «قربانی نهایی رفتار غیرهمکارانه ممکن است همان افرادی باشند که چنین رفتار می‌کنند.» [این شواهد مرتبط است]. و در واقع همان‌طور که آنان اضافه کرده‌اند: «ممکن است نتیجه مستقیم دنبال کردن مطلوبیت مادی و شخصی در واقع شکست خود فرد باشد». بنابراین، ممکن است به صورتی متناقض یا شاید طنزآمیز، اقتصاددانان عقلانی و در پی منافع خویش، اما همچنین حریص نزدیک بین، اموراتشان خوب نگذرد و در زندگی واقعی، همانند موقعیت‌های بازی، نسبت به شخصی غیراقتصاددان، کمتر پول در آورند. برای مثال؛ این در مورد اقتصاددانانی صادق است که به ویژه در نقش خود به مثابه «پیشنهاددهنده» در آزمایش کارتر آبرون (۱۹۹۱)، به نام «اولتیماتوم بازی چانه‌زنی» وجود دارد و نیز توسط لاتی مور (۱۹۹۲) بر آن تأکید شده است.<sup>۲</sup> معذک همان‌طور که فرانک (۱۹۸۷: ۶۰۲) دریافته است: «طنز آشکار آن است که دریافت‌های ناشی از همکاری را نمی‌توان [درون یک مدل جمعیتی صادق / غیرصادق] به طور کامل در

اینجا استخراج کرد مگر آنکه شخص در آغاز، آنچه را که هر کسی آن را دیدگاه از اصل غیرخودخواهانه می‌نامد، اتخاذ کند.»

دوم، از دیدگاه وسیع‌تر رفاه اجتماعی، می‌توان به خوبی اذعان داشت که جامعه از همکاری اجتماعی بیشتر نفع می‌برد. در واقع، طبق گفته فرانک و همکاران: «در دنیایی که بیش از پیش به هم وابسته می‌شود، همکاری اجتماعی به صورت روزافزونی مهم و با این وجود بیش از پیش شکننده می‌شود.» (فرانک، ۱۷۰: ۱۹۸۷) به علاوه، طنز موضوع در این است که همانطور که استیگلیتز (۱۱۱-۱۱۰: ۱۹۹۳) تأکید کرده است: «هر چه افراد بی‌رحمانه‌تر منفعت شخصی خود را دنبال کنند بیشتر همانند کسانی رفتار می‌کنند که ما اقتصاددانان به دانشجویانمان یاد می‌دهیم مثل آنان رفتار کنند و به یک معنا، اقتصاد ناکارآمدتر می‌شود.» بنابراین، فرانک و همکاران در نت‌یجه‌گیری می‌گویند: «ممکن است اقتصاددانان آرزو کنند تا در درس‌های خود، در مقایسه با نفع ساده‌شخصی، بر دیدگاه وسیع‌تری از انگیزش انسانی تأکید ورزند.»<sup>۲۲</sup> (فرانک، ۱۷۱: ۱۹۸۷)

#### توضیحات ممکن برای رفتار مشهود «بد» اقتصاددانان

با وجود سوگیری قابل توجه اقتصاد به سوی پارادایم نئوکلاسیک که بر تئوری نفع شخصی عقلانیت، حداکثرسازی مطلوبیت انسان اقتصادی بنا شده ممکن است کسی اذعان کند که تعجب‌برانگیز خواهد بود اگر اقتصاددانان (یا حداقل بخش اعظمی که بر این مدل صحه می‌گذارند) متفاوت نباشند و اگر قرار باشد آموزش اقتصاد بر رفتار دانشجویان تأثیر نگذارد و درک اقتصادی آنان را بالا نبرد. به گفته فرانک و همکاران، «درحقیقت قابل توجه خواهد بود اگر هیچ‌یک از تفاوت‌های مشاهده شده در رفتار نتیجه در معرض قرار گرفتن شدید و تکراری مدلی نباشد که پیش‌بینی صریح و بدون ابهام آن، آن است که هر زمان که منفعت شخصی دیکته کند، افراد فاسد خواهند شد.» (فرانک، ۱۷۰: ۱۹۸۷)

با این وجود، همانطور که فرانک و همکاران به درستی تأکید کرده‌اند، پیش از آنکه نتیجه‌گیری‌های فوق تأیید شود، توضیحات جایگزین در مورد اینکه چرا به نظر می‌رسد اقتصاددانان بیشتر خودخواه و بدون حس همکاری هستند، نیازمند ملاحظه است که شاید تحصیل اقتصاد هیچ نقش علی نداشته باشد یا فقط مسئول بخشی از آن باشد، به ویژه سه توضیح محتمل را می‌توان در نظر گرفت.

اول، ممکن است عنصری از «سمت‌گیری گزینشی» برای آغاز کردن وجود داشته باشد.

یعنی می‌توان گفت هرچه افراد خودخواه‌تر و حریص‌تر باشند، به طور میانگین بیشتر علاقه‌مند به مشاغلی هستند که ثروت را حداکثر می‌سازد و برای چنین کسی حداکثر ساختن درآمد خود از هرگونه ملاحظات عدالت‌جویانه یا برابری طلبانه مهم‌تر است و ممکن است چنین افرادی خود انتخاب کنند که به رشته اقتصاد وارد شوند. دوم، ممکن است یک «سوگیری جنسیتی» در میان اقتصاددانان وجود داشته باشد چرا که در مقایسه با دیگر گروه‌ها اقتصاددانان ترجیحاً مذکر هستند، همانطور که شواهد فرانک و همکاران اذعان دارند و دیگر مطالعات تجربی نیز که در این مقاله آمده، بر آن صحنه گذاشته است، از آنجا که زنان گرایش بیشتری در مقایسه با مردان برای همکاری دارند، می‌توان این موضوع را برای توضیح اینکه چرا اغلب مشاهده می‌شود اقتصاددانان نسبت به غیراقتصاددانان این عیب را دارند، به کار گرفت. سوم، ممکن است در میان اقتصاددانان انتظار بالایی وجود داشته باشد که هر همکار تجربی بیشتر احتمال دارد کار را خراب کند تا همکارانه عمل کند.

به عبارت دیگر، ممکن است اقتصاددانان بیشتر اوقات درباره‌ی رفتار همکاران دچار سوء تفاهم شوند (و بیشتر تمایل به داشتن برداشتی «منفی» از همکاران داشته باشند)، احتمالاً مثل انعکاس یک آینه، انگیزه‌های غالباً خودخواهانه خود را بازتاب دهند و بالاخره، همانطور که فرانک و همکاران دریافته‌اند، این انتظار، از طریق مدل به نفع خویش کار کردن تقویت می‌شود و درونی شدن آن، چه هشیارانه باشد یا نیمه‌هشیارانه، می‌تواند به منزله پیامد طبیعی آموزش «خوب» اقتصادی رواج یابد.

به هر حال، نتیجه آزمایشات فرانک و همکاران در زمینه «معمای زندانی» شامل گروه‌های گوناگونی از دانشجویان اقتصاد و غیراقتصاد نشان می‌دهد که حتی پس از کنترل تأثیر جنسیت و انتظارات درباره عملکرد همکار، «نرخ معیوب بودن» همچنان برای اقتصاددانان نسبت به غیر اقتصاددانان به میزان معناداری بالاتر بود. (فرانک، ۱۹۸۷: ۱۶۷) علاوه بر آن، شواهدی که آنان در ارتباط با بررسی‌های صداقت خویش ارائه کردند که با قرار دادن یک جفت معمای اخلاقی در برابر گروه‌های مختلف دانشجویان اقتصادی و غیراقتصادی هدایت شد به روشنی اذعان داشت که میزان «سمت‌گیری گزینشی» که با آن آغاز شده هر قدر باشد، تحصیل اقتصاد، رفتار کم‌تر همکارانه و بیشتر بدگمانانه (با صداقت کمتر) را تشویق می‌کند و هرچه بیشتر چنین باشد، در سخنرانی‌های اقتصادی تأکید بیشتری بر مدل در پی نفع خویش بودن خواهد شد.

معدلک، هنوز می‌توان گفت که رفتار به ظاهر خودخواهانه‌تر و غیرهمکارانه‌تر اقتصاددانان



به سادگی بدان خاطر است که فشاری آنان را وادار می‌کند تا در بررسی‌های آزمایشی، هماهنگ با پیش‌گویی‌های «طبقه‌بندی شده» و آنچه مدل عقلانی در پی نفع خویش بودن می‌خواهد عمل کنند بنابراین به صورتی عمدی به هرگونه عدالت و برابری یا ملاحظات توزیعی بی‌توجه می‌شوند، همانطور که دانش و درک شخصی آنان از تئوری انتخاب عقلانی / مطلوبیت مورد انتظار آن را اثبات می‌کند. اما در دنیای واقعی، رفتار اقتصاددانان چندان متفاوت از دیگران نیست (بحثی مخالف در اینجا، مباحثه لیزر، گلد فارب و پوپن (۱۹۹۶)) است که می‌گویند عملکرد غیرهمکارانه‌تر از جانب اقتصاددانان، به سادگی به علت صداقت بیشتر آنان است. پیشنهاد جایگزین در اینجا، که توسط هاس من و مک فرسون (۱۹۹۳) نیز گزارش شده است، می‌تواند این باشد که اقتصاددانان در آزمون‌های آزمایشگاهی به صورتی خودخواهانه‌تر و غیرهمکارانه‌تر رفتار می‌کنند «زیرا موقعیت را بهتر در می‌یابند.» اما با این وجود، مشکل با این تفسیر آن است که به نظر می‌رسد درک بهتر موقعیت از جانب اقتصاددانان که بر فرض از نظر راهبردی پیچیده‌تر و از این رو از انگیزه‌های اقتصادی سواری گرفتن مجانی که متضمن دنبال کردن مستقیم‌تر استراتژی خودخواهی به مثابه تنهاره «عقلانی» قابل دفاع است، اغلب به پیامد فردی بدتری هم در «معمای زندانی» و هم در «بازی اولتیماتوم» منجر می‌شود. بنابراین چنانچه فرض و انتظار بر آن است که دانش و درکی بهتر از محیط عمومی اقتصاد و آن بازی خاص که در حال اجراست، جبران فردی بالاتری بدست دهد یعنی اگر به حداکثر رساندن درآمد شخص هدف فرضی است آنگاه، اغلب اوقات، این غیراقتصاددانان هستند یعنی به قول معروف آزمودنی‌های آزمایشگاهی که از نظر استراتژیک مهارت کمتری دارند که به نظر می‌رسد با بهتر گذراندن [امور خود]، به روشنی دریافت برتری از موقعیت را به نمایش می‌گذارند.<sup>۲۳</sup>

همانند بحث قبل که می‌گفت اقتصاددانان در زندگی واقعی خود متفاوت نیستند و در زمان شرکت در یک آزمون آزمایشگاهی، بر فشار قدرتمند احتمالی بر آنان به منظور رفتار کردن مطابق مدل در پی منافع خویش بودن تأکید می‌کرد، در می‌یابیم که انتظاری خودارضاکنده از جانب پژوهشگران در اینجا فرانک و همکاران، نیازمند توجه است [تا نتیجه طبق خواست پژوهشگر نباشد]. روشن است که هم آزمایش «معمای زندانی» و هم «بررسی صداقت» متعلق به گروه آزمایش‌های «موقعیت غیرواقعی زندگی» است.

از این رو، ممکن است گفته شود که نتایج چنین آزمون‌هایی، هرچند به شدت جالب و حاوی توصیه‌های خوب باشند، ممکن است به طور بالقوه جداً بی‌فایده باشند و از این رو، به

روشنی رفتار اقتصاددانان در زندگی واقعی، متفاوت نباشد. در عوض، پژوهش «بررسی هدایای خیریه» که توسط فرانک و همکاران که توسط استادان کالج از طریق پرسشنامه‌هایی پست شده، صورت گرفته، یک آزمون آزمایشگاهی نیست و از این جهت از مشکل فوق ایمن است، با فرض اینکه پاسخ‌دهندگان واقعیت را گزارش کرده باشند، این بررسی می‌گوید که در مورد اقتصاددانان، نسبت به دیگران، علی‌رغم درآمدهای عموماً بالاتر آنان، احتمال بیشتری وجود دارد تا آنان سواری مجانی بگیرند و «نیز میانگین هدایای آنان به خیریه‌های بزرگ، در میان مقوله‌ی حداقل سخاوتمندی قرار می‌گیرد.» به هر حال، ممکن است در اینجا انتقادی مطرح شود مبنی بر این‌که قابلیت استفاده‌ی مجدد برای هدیه کردن به خیریه‌ها را ممکن است نتوان سواری مجانی خواند، اما بیشتر ممکن است از نظر سیاسی / ایدئولوژیک محرک باشد.<sup>۲۴</sup> یعنی، آنچه از جانب اقتصاددانان به عنوان سواری مجانی بیشتر و سواری آسان گرفتن درک می‌شود سخاوتمندی کمتر هم در نرخ شرکت اینان و هم در سطوح هدایا به خیریه‌ها می‌تواند در اصل به سادگی بازتابنده اعتقادهای سیاسی قدرتمندتر در میان اقتصاددانان نسبت به سایر تحصیل‌کردگان باشد. (از طرف دیگر، شاید این بررسی نشان دهد که اقتصاددانان به میزان اندکی زیر نمونه میانگین در زمینه‌ی تواتر رأی دادن در انتخابات ریاست جمهوری که گزارش شده، قرار دارند. به هر حال، استفاده از رفتار رأی دادن به منزله آزمون‌ی از سواری مجانی گرفتن نیز می‌تواند به روشنی نقد شود، چرا که دلایل اینکه چرا مردم رأی می‌دهند را نمی‌توان در عبارات ساده مطلوبیت درک کرد و توضیح داد.<sup>۲۵</sup> علاوه بر آن، همانطور که فرانک و همکاران گزارش کرده‌اند: «در تعدادی از ابعادی که در بررسی، پوشش داده شده، رفتار اقتصاددانان نسبت به رفتار افراد دیگر رشته‌ها، به میزان اندکی متفاوت بود.» (فرانک، ۱۹۸۷: ۱۶۲)

به این ترتیب، یافته‌های این بررسی نیز هر چند بسیار دلالت‌کننده هستند، ممکن است همچنان توسط برخی، سرتاسر، بدون قطعیت (یا بی‌نتیجه) در نظر گرفته شود. فراتر این‌که حتی این نوع بررسی را می‌توان از این جهت نیز به نقد کشید که ممکن است هر آنچه مردم می‌گویند (گزارش‌ها از خود در بررسی‌ها) به صورت حقیقی، رفتار نهایی آنان را منعکس نسازد یا ممکن است در واقع، به صورت بدی آن را ارائه کند، این انتقاد خاص توسط لیزر گولد‌فارب و پوپن (۱۹۹۶) مطرح شده که بنا به ادعای آنان، نتایج بررسی و آزمایشاتی برخلاف فرانک و همکاران داشته‌اند. آنان می‌گویند که فرد از طریق دیدن آنچه مردم در زندگی واقعی انجام می‌دهند، بیشتر از آنچه در بررسی‌ها می‌گویند یا آن‌گونه که در بازی‌های آزمایشگاهی

ساخت داده شده بازی می‌کنند، یاد می‌گیرند (زیرا «حرف زدن ارزان است»). چرا که طبق گفته لیزر و همکاران، در بررسی‌ها یا بازی‌های تخصصی شده‌ای که به منظور آشکار کردن همکاری طراحی شده، «سمت‌گیری‌های قدرتمندی به پاسخ دادن به پرسش‌ها در مسیر «درست» یا به شکلی که از نظر اجتماعی مطلوب باشد، وجود دارد... و دانشجویان غیرصادق ممکن است تلاش کنند تا رفتار غیرهمکارانه را پنهان کنند... و دانشجویانی که حداقل پاسخ‌های همکارانه را به بررسی صادقانه داده‌اند، ممکن است صادق‌ترین و راست‌گوترین‌ها باشند. ممکن است اقتصاددانان درباره‌ی سطح پایین رفتار خیرخواهانه راست‌گفتارتر باشند نه بدان خاطر که کمتر سخاوتمندند، بلکه از آن جهت که آنان در زمینه‌ی رفتار صادق‌ترند یا خویشتن‌گراترند» و آنان با نقل قول از حدس هیرشلیفر (۱۹۹۴) ادامه می‌دهند «که اقتصاددانان خودخواه‌تر نیستند، بلکه رفتار آدمی را پذیراترند.»

در جستجوی آزمایشی «که محدوده‌ی همکاری نهایی را در مجموعه‌ای از دنیای واقعی آشکار کند، نه یک بررسی کاغذی یا یک بازی ساخت داده شده، لیزر و همکاران، آزمایش «نامه‌گمشده» را بدین صورت اجرا کردند که «در آن، پاکت‌های حاوی پول نقد، پیش از شروع کلاس اقتصاد یا کلاس‌های دیگر، به زمین انداخته می‌شد. از نرخ بازگشت نامه‌های گمشده، بعداً به مثابه معیاری برای همکاری استفاده می‌شد.»<sup>۲۶</sup> برخلاف آزمایشات مبتنی بر یافته‌های فرانک و همکاران و نتایج دیگران «شواهد آزمایشگاهی آنان نشان داد که دانشجویان اقتصاد، بسیار همکارانه‌تر از دانشجویان دیگر رشته‌ها هستند.»

بعلاوه، با انجام یک بررسی جداگانه در این باره که در چنین موقعیتی، از دانشجویان چه انتظاری می‌رود، «نتایج آنان می‌گوید که دانشجویان اقتصاد، جواب‌هایی دادند که بازتابنده‌ی درستی بیشتر رفتار نهایی آنان بود.»، چرا که شکاف بین نرخ نهایی برگشت و نرخ گزارش شده‌ی برگشت برای آنان بسیار کمتر بود. در نهایت، آنان «بررسی صداقت» فرانک و همکاران را تکرار کردند. طبق نتایج آنان «نشان داده نشد که در معرض اقتصاد قرار گرفتن اولیه‌ی دانشجویان، میزان همکاری را کاهش دهد.»، یا اینکه در معرض اقتصاد نئوکلاسیک استاندارد قرار گرفتن به طور خاص، نیز چنین کند. در واقع، نتایج آنان می‌گوید که تدریس کلاسی به صورت معناداری بر نگرش دانشجویان نسبت به همکاری تأثیر نمی‌گذارد در حالی که شواهد دیگری که آنان فراهم آوردند، می‌گوید که نگرش دانشجویان ممکن است از طریق بحث‌های به شدت عمومی شده‌ی رسانه‌ها، برای مثال، موضوعات تجارت بین‌المللی بیشتر تحت تأثیر قرار گیرد.

## دلایلی برای ارتباط

با در نظر گرفتن تمامی (یا دست کم اکثر) انتقادهای ممکن به نتایج فرانک و همکاران و نیز برخی شواهد خلاف، ممکن است شخص نتیجه بگیرد که اقتصاددانان اصلاً «طبیعی» هستند و اینکه شواهد «منفی» دال بر تأثیر آموزش اقتصاد وجود ندارد.

با این وجود، فرانک، گیلوویچ و رگان (۱۹۹۶)، در مقاله‌ی جوابیه‌ی خود به لیزر و همکاران [بر سر حرف خود] باقی ماندند که نتایج نامه‌ها «ارتباط اندکی با فروخواباندن مشاهدات اولیه ما درباره‌ی اثرات آموزش اقتصاد دارد». آنان از اعتبار مقاله‌ی بررسی‌ها و آزمون‌های آزمایشگاهی دفاع کردند. به ویژه، به نظر آنان، آزمون‌های آزمایشگاهی فرصت بهتری برای کنترل انگیزه‌ها نسبت به آزمایش‌های طبیعی یا میدانی فراهم می‌آورند و محرک‌های مادی در آزمون‌های آزمایشگاهی، از نزدیک، محرک‌های مادی را که در شرایط دشوار اجتماعی جاری به صورت طبیعی اتفاق می‌افتد، تقلید می‌کنند. در واقع، آنان «باور دارند که آزمایش‌های شرایط دشوار اجتماعی، به صورتی متوازن، در دسترس‌ترین شواهد را در زمینه‌ی اینکه آیا آموزش اقتصاد از همکاری کردن جلوگیری می‌کند، را فراهم می‌آورد.»، هرچند تأیید می‌کنند که «مطمئناً «زمینه» (بافت) نیز مهم است». آنان همچنین بر ابهام آزمایش «نامه‌گم شده» لیزر و همکاران و بررسی کلاسی صحنه‌ی می‌گذارند، اما بر اطمینان عمومی بر یافته‌های خود (۱۹۹۳) و یافته‌های دیگران تأکید می‌کنند که دانشجویان اقتصاد نسبت به دیگران همکاری کمتری دارند و اینکه حتی آنان همچنان که به تحصیل اقتصاد ادامه می‌دهند، همکاری شان کمتر نیز می‌شود بنابراین تمامی اینها، شواهد معتناهی به نفع تأثیر تدریس فراهم می‌آورند. بعلاوه، همانطور که آنان دریافتند، شواهدی وجود دارد که انتظارات حتی بسیار ناچیز سمت‌گیری شده به نفع همکاری، گرایش به خودارضاکندگی دارد و اینکه زمانی که افراد با شرایط دشوار اجتماعی روبرو می‌شوند و اغلب این اختیار را دارند که خیلی ساده، بازی نکنند، «افرادی که بازی کردن را انتخاب می‌کنند، افرادی هستند که به صورتی نامتجانس از همکار خود انتظار دارند تا همکاری کند و خود نیز جزء کسانی‌اند که به نوبه‌ی خود، احتمال این‌که خودشان نیز بسیار همکاری کنند، زیاد است» (فرانک، ۱۹۸۷: ۱۹۱)

سپس ادامه می‌دهند که «با تأکید بر رواج فرصت‌طلبی، ممکن است آموزش اقتصاد دانشجویان را به درگیر شدن، و از این رو، واگذار کردن ثمرات همکاری به اعضای خوش‌بین‌تر جامعه، نکشاند. بنابراین به هیچ‌وجه روشن نیست که اقتصاددانان با بدگمانی درباره‌ی نوع‌دوستی دیگران، کاری در جهت رضایت دانشجویان شان بکنند. در واقع، دانشجویانی که انتظارات

خود را بر پایه تفسیر تحت‌اللفظی از مدل به نفع خویش بودن، قرار می‌دهند، تقریباً به یقین، آسیب می‌بینند» (فرانک، ۱۹۸۷: ۱۹۱).

بنابراین، همانطور که آنان نتیجه می‌گیرند: «سه نکته مهم روشن باقی می‌ماند... اول، آموزش اقتصاد، این دیدگاه را که افراد ابتدائاً با منفعت شخصی برانگیخته می‌شوند را رواج می‌دهد. دوم، شواهد روشنی وجود دارد که این دیدگاه منجر به این انتظار از دیگران می‌شود که در اوضاع دشوار اجتماعی به صورتی معیوب عمل کنند... سوم، شواهد روشنی نیز وجود دارد که هنگامی که افراد از همکار (شریک) در اوضاع دشوار اجتماعی انتظار فساد داشته باشند، احتمال زیادی وجود دارد که خود نیز بدان‌گونه عمل کنند» (فرانک، ۱۹۸۷: ۱۹۲).

ممکن است تمامی اینها به روشنی برای جریان اصلی اقتصاددانان که احتمالاً هنوز نمی‌خواهند تأکید کنند یا دریابند که ممکن است رفتار خود آنان متفاوت باشد و اینکه تحصیل اقتصاد، آن‌طور که به طور کلی در حال حاضر تدریس می‌شود، ممکن است یک «نیروی مفسده برانگیز» نباشد، اثبات نشود؛ ممکن است این موضوع با پرورش و بالا بردن نفع شخصی و جلوگیری از همکاری، یک تأثیر «منفی» بر ارزش‌ها و رفتار دانشجویان داشته باشد و همانطور که اتریونی (۱۹۸۸) می‌گوید: «اگر این حقیقت داشته باشد که افراد در جستجوی متوازن کردن لذت‌های خویش با ملاحظات اخلاقی‌اند و اگر به آنها برخلاف این، یاد داده شود که آنان «واقعاً» باید لذت خویش را به حداکثر برسانند (و تمامی اینها دنبال شود که افراد فقط مادامی اخلاقی رفتار می‌کنند که برایشان نفعی داشته باشد و غیره)، آنگاه احتمال دارد که یک اثر منفی ضد اخلاقی وجود داشته باشد» (اکزیونی، ۱۹۸۸: ۲۵۱).

معدلک، وجود یک توافق کلی گسترده حتی در میان اقتصاددانان در زمینه اثرات سودمندی که یک رفتار نوع دوستانه و همکارانه بر جامعه در کل خواهد گذاشت و نیز بر تمام افرادی که چنین می‌کنند، همراه با شواهد آشکارا مغشوش توسط فرانک و همکاران و دیگران، باید برخی تغییرات «مثبت» در تدریس اقتصاد، و به ویژه معرفی اقتصاد (خرد) را تشویق کند و این شواهد باید تحلیل پژوهشی اقتصادی بر مبنای درک وسیع‌تر از ترجیحات، انگیزش‌ها و قواعد رفتار فردی و نیز بر احتمال درون‌زا بودن آن‌را، برای سیستم رواج دهد.

## پی‌نوشت‌ها:

۱- بحثی که در اینجا مطرح شده و به ویژه آن بحثی که ارتباط میان اخلاق و سیاست را دنبال می‌کند، همان بحث‌های گیان کارلو لوناتی (۸-۱۹۹۲: ۱۰۲) و نیز آلبرونی و وکا (۱۳-۱۹۸۸: ۱۲) است.

## ۲- reduction ad unum

۳- درباره این نکته بخش ۶ را نیز نگاه کنید.

۴- این، آشکارا، تفسیر آزادی از یکی از نتیجه‌گیری‌های بکر (۱۹۷۶b)، بر مبنای کارهای او در (۱۹۷۳) و (۱۹۷۴b) در زمینه‌ی تئوری او درباره‌ی ازدواج و همسریابی در «بازار ازدواج» است. همچنین در کتاب او [۱۹۸۱] [۱۹۹۳] نیز مجدداً چاپ شد. کلمات خود بکر چنین است: «دریافتی از ازدواج نیز به ویژگی‌هایی چون زیبایی، هوش و تحصیلات بستگی دارد که بر بهره‌وری غیربازاری نیز شاید به منزله‌ی فرصت‌های بازاری اثر می‌گذارد. تحلیل طبقه‌بندی... حاکی از آن است که افزایشی در ارزش ویژگی‌هایی که اثر مثبتی بر بهره‌وری غیربازاری دارند، باثبات نگهداشتن بهره‌وری بازار، عموماً دریافتی از ازدواج را افزایش می‌دهد. این فرض کمک می‌کند تا توضیح دهیم چرا، برای مثال؛ اشخاص کمتر جذاب یا کمتر باهوش احتمال کمتری در ازدواج کردن نسبت به افراد جذاب‌تر و باهوش‌تر دارند.» (ص ۲۱۴)

مارک بلاگ (۱۹۸۰) در بخش ۱۴ درباره «اقتصاد جدید خانواده» این نکته از بکر را نقل می‌کند به این ترتیب که: «پیدا کردن مثالی بهتر در ادبیات اقتصادی در زمینه استفاده از پتک برای شکستن گردو، دشوار خواهد بود.» (ص ۲۴۵). بکر در ادامه می‌پرسد: «آیا تحلیل من، باور رایج را که زن زیباتر، جذاب‌تر و با استعدادتر متمایل با ازدواج با مرد ثروتمندتر و موفق‌تر است را توجیه می‌کند؟» (ص ۲۲۳) و جواب می‌دهد که «اغلب» چنین است.

۵- یک مثال ممکن و اخیر در اینجا کتاب «اقتصاد کلان دکتر استرنج لائو» نوشته جان pecchenino و شرفت (۱۹۹۳) است.

۶- بیشتر پژوهش‌های اقتصادی در زمینه‌های بی‌ارتباط مستقیم با اقتصاد که قبلاً قلمرو دیگر «علوم اجتماعی» (مثل روانشناسی، روان‌شناسی اجتماعی و انسان‌شناسی) بودند به روشنی از اثر بارور بکر در زمینه «اقتصاد خانواده» و به ویژه درباره بازارهای ازدواج و ارتباطات زناشویی، نرخ باروری، رفتار زایمان و تقسیم کار جنسیتی در زمینه شکل‌گیری سرمایه انسانی و نیز رفتار جنایی، نشئت گرفته است. برای کار جدیدی درباره «رویکرد اقتصادی به مذهب» آزی و اهرنبرگ (۱۹۷۵) را ببیند که برای توضیح فعالیت مذهبی به «انگیزه‌ی مصرف پس از زندگی» استناد کرده است؛ برای کاری جدیدتر iannaccone (۱۹۹۲) را برای مثال ببینید که در عوض گفته «فقط فرض می‌کند که فعالیت‌های مذهبی، سودمندی در نسبت منابع نادر که به آنان اختصاص داده شده را فراهم می‌کند» و از این بابت مذهب را به مثابه یک «پدیده‌ی بازاری» و در واقع یک کالای باشگاهی مدل‌سازی می‌کند که بازگشت‌های مثبت به «جمعیت مشارکت‌کننده» را نمایش می‌دهد. همچنین مناظره جدیدتری را درباره «ارتباط‌های میان اقتصاد و مذهب» را در American Economic Review (مقالات و پیشرفت‌ها) در ماه می ۱۹۹۶ و به ویژه استارک، ایاناکون و فینکه (۱۹۹۶) را برای دیدگاهی که معتقد است باورها و رفتارهای مذهبی «عقلانی» اند و با علم سازگارند و برای دفاعی در زمینه رویکرد اقتصادی به مذهب و مونگومری (۱۹۹۶) را برای نقدی از چنین رویکردی مبتنی بر رفتار شکل‌گیری باور، ببینید.

۷- همچنین در دیدگاه فرانک (۱۹۹۶: ۱۲۲) که قبلاً نقل شد: «مادامی که مطلوب خرد علمی یک تئوری بدیهی است، در مورد کسی که برخلاف آن سخن می‌گوید خطر اینکه وصله ناجور باشد یا غیرمطلع تصور شود، وجود دارد.»

## ۸- Means-end

## ۹- Positive

## ۱۰- pre-Commitment

## ۱۱- Nash

## ۱۲- oligopliy

## ۱۳- overarching

۱۴- برای یک بحث عالی و نقد قوی درباره سوگیری‌های نئوکلاسیک در تحلیل اقتصادی، اتزیونی (۱۹۸۸) و به ویژه قسمت

III را ببینید. همچنین اثری که به تازگی درباره بازارها و اخلاقی بودن نوشته‌ام، لوتانی (۱۹۹۶) و به ویژه قسمت دوم را نگاه کنید.

۱۵- برای مثال، پژوهش اخیر فرانک، گیلوویچ و رگان (۱۹۹۳) و نیز تکمله‌ی این بخش را ببینید.

۱۶- از این رو، طبق گفته سیمز (۱۹۹۶): «علوم جوی، ظرفیت تجربی محدودی دارند، اما در پیش‌بینی آب و هوایی، داده‌های بیشتری از آنچه ما در اختیار داریم، و تقاضای کم‌تری برای پیشگویی تأثیرات سیاست‌گذاری وجود دارد» (ص ۱۰۷).

۱۷- نکته مشابهی را نیز می‌توان به روشنی برای اقتصاد آکادمیک در نقش آن به مثابه مشاوره دهنده کسب و کار و در واقع مشاور حکومت / سیاست، به کار برد. در مورد این مطلب، هالس من و مک فرسون (۶۷۸ و ۶۷۲: ۹۹۳) را نیز ببینید.

۱۸- همان‌طور که اتریونی (۱۹۸۸) تأکید کرده است در رابطه با رفتار پس‌انداز و به ویژه مشکل توضیح پس‌انداز «بیش از حد» آنچه برخی (نئوکلاسیک‌ها) ممکن است اذعان کنند، فقط یک موضوع معنایی است که در واقع می‌تواند چیزی بسیار مرتبط‌تر باشد. چرا که «مفاهیم متفاوت به پیش‌گویی‌های متفاوتی منجر می‌شوند». (ص ۵۴)

۱۹- نقشی اصلی در تأثیرگذاری بر حکومت‌های کشورهای کم‌تر توسعه یافته، و نیز کشورهای توسعه یافته غربی، تا قدم در آن جهت بگذارند، نیز به صورتی وخیم طی ۱۵ سال اخیر توسط نهادهای گوناگون اقتصادی بین‌المللی (مثل بانک جهانی IMF و OECD) اجرا شده است که در واقع امانت‌دار و سنگر آزادی عمل اقتصادی («محافظه‌کار» و «راست جدید») نئوکلاسیکی تفکر و ارزش‌های بازار آزاد و ارتدوکس بوده‌اند.

۲۰- این، به نوبه خود به عنوانی از یک تحقیق پیشین باز می‌گردد که توسط کارتر و ابرونز (۱۹۹۱)، انجام شده بود، «آیا اقتصاددانان متفاوتند و اگر چنین هستند چرا؟»

۲۱- «بازی اولتیماتوم» نوعی بازی است که در آن دو بازیگر باید مقدار معینی از پول را میان خود تقسیم کنند. اولین بازیگر «تخصیص دهنده» یا «پیشنهاددهنده» نوع خاصی از تقسیم را پیشنهاد می‌دهد. زمانی که پیشنهاد انجام گرفت. بازیگر دوم، «دریافت‌کننده» یا «پاسخ‌دهنده»، یا ممکن است چنین تقسیمی را بپذیرد که در این صورت دو بازیگر مقدار پول را طبق توافق میان خود تقسیم می‌کنند یا در غیر اینصورت آن را برگرداند، که در این صورت هر دو بازیگر چیزی دریافت نمی‌کنند. بعلاوه، این بازی فقط یک بار بین همان دو بازیگر بازی می‌شود و از این رو نام اولتیماتوم به خود گرفته است. پیش‌بینی تئوری بازی در مدل عقلانی در پی منفعت شخصی بودن، به روشنی آن است که پیشنهاد دهنده تقسیم به شدت ناعادلانه‌ای را به نفع خود پیشنهاد می‌دهد و پاسخ‌دهنده در هر حال، آن را می‌پذیرد چون بهتر از هیچ است. به هر حال، نتایج آزمایشات تجربی نشان داده که تقسیم پیشنهاد شده اغلب به برابری گرایش دارد و اینکه گرایش وجود دارد که پیشنهاددهای ناعادلانه رد شوند. در نتیجه، این نتایج با تئوری اقتصادی استاندارد در تناقض است و در واقع به منزله «خلاف قاعده» ای برای هم تئوری اقتصادی و هم تئوری بازی به حساب می‌آید و این نیز به نوبه خود به ادبیات در حال رشد و کارهای آزمایشی زیادی در زمینه بازی اولتیماتوم منجر شده است. برای دیدن مقاله‌ای که به تازگی در مورد چنین «خلاف قاعده‌ای» و حتی موضوع بزرگتر از آن مربوط به «بازی رئیس» صحبت کرده که در آن تخصیص دهنده تصمیم یک جانبه‌ای درباره تقسیم پول می‌گیرد و دریافت‌کننده باید آن را بپذیرد به کمی‌ر و تیلر (۱۹۹۵) مراجعه کنید، که در آن، بر اهمیت «حالت‌ها» بر علیه «نوع‌دوستی» تأکید می‌شود تا برای خلاف قاعده بودن دلیلی اقامه کنند، و نیز تفسیر ارائه شده توسط هوفمن، مک‌کیب و اسمیت (۱۹۹۵) را ببینید که در عوض بر «دو طرفه بودن» تأکید کرده‌اند و جوابی که توسط کمی‌ر و تیلر (۱۹۹۵) داده شده است. بعلاوه، تلسر (۱۹۹۵) را برای این دیدگاه که نتایج آزمایشگاهی «بازی اولتیماتوم» نشان‌دهنده «خلاف قاعده‌ای» نیست بلکه در واقع موافق با قانون تقاضاست و می‌تواند با این قانون توضیح داده شود، ببینید و گوت، هاک و اوکن فلز (۱۹۹۵) را برای یک «بازی اولتیماتوم دوسطحی» با اطلاعات ناقص ببینید که در آن بازیگران با «مخفی کردن پشت تکه کوچکی از کیک تظاهر به عدالت می‌کنند». و بالاخره، هافمن، مک‌کیب و اسمیت (۱۹۹۶) را ببینید که بر اهمیت «فاصله اجتماعی»، «دو طرفه بودن» و «تکرار» (یا تصویر) در برابر «عدالت» در «بازی‌های رئیس» تأکید می‌کنند.

۲۲- چرا که، متأسفانه و با این وجود، انتقادی گسترده و به جا نسبت به این موضوع، همان‌طور که سن (۱۹۸۷) نیز خاطرنشان کرده، آن است که «این فرضیه رفتار در پی منفعت خویش به طور خاص بودن، فرضی استاندارد در اقتصاد و بنیان رفتاری

تئوری اقتصاد استاندارد و تحلیل خط‌مشی و مبنایی برای قسمت اعظم آنچه به دانشجویان اقتصاد تدریس می‌شود، باقی می‌ماند.» (ص ۱۷)

۲۳- به نکته مشابهی نیز از جانب آثرون (۱۹۹۴:۱۹) تأکید شده که به نوبه خود به تفسیر پیشین از سن (۱۹۷۷:۳۴۱) ارجاع شده است که می‌گوید «شاید آزمودنی‌های آزمایشگاهی به اصطلاح «در حد متوسط» و غیر پیچیده، در واقع یک «کمبود هوشی» را به نمایش نمی‌گذارند بلکه نوعی پیچیدگی و رای دستیابی مدل مورد استفاده برای ارزیابی آنان [را به کار می‌گیرند].» «چرا که با شکست در رفتار کردن مطابق با آنچه که قاعده کلی سودمندی مورد انتظار پیش‌بینی کرده و از این رو، دنبال نکردن استراتژی خودخواهانه عقلانی پیش‌بینی شده، آزمودنی‌های آزمایشگاهی، از ضرر اجتناب می‌کنند.»

۲۴- در واقع، ممکن است برخی افراد از هدیه دادن به خیریه‌هایی که خدماتی عرضه می‌کنند که در نظر آنان به عنوان مسئولیت‌های حکومت در نظر گرفته شده، اجتناب می‌کنند نه به این امید که بسته به اینکه در طیف چپ یا راست سیاسی هستند، یا آنها را تحلیل برند یا به آنها یارانه بدهند، توجه کنید که این نکته، با آنچه که توسط فرانک و همکاران (ص ۱۶۳) گفته شده «که ممکن است برای هدیه دادن یا کار داوطلبانه دلایل در پی منفعت خویش بودن وجود داشته باشد» تا حدودی متضاد باشد، هر چند با آن ناسازگار نیست.

۲۵- در واقع، این واقعیت که مردم رأی می‌دهند نمایانگر یک «خلاف قاعده‌ای» درون چارچوب در پی منفعت خویش بودن عقلانی و به حداکثر رساندن سود است؛ در حالی که رأی دادن را می‌توان یقیناً به صورت تعهد سیاسی افراد و وظیفه شهروندی «عقلانی کرد». از این رو، تفسیر شواهد در مورد رأی دادن بسیار دشوار است.

۲۶- شخص در اینجا می‌تواند بگوید که نرخ بازگشت نامه‌های گمشده، در واقع معیاری برای صداقت است نه همکاری و روشن است که همین مطلب درباره «بررسی‌های صداقت» فرانک و همکاران نیز به کار می‌رود.

\*فهرست و آدرس مربوط به منابع این مقاله در دفتر فصل نامه موجود می‌باشد.